فلما دعا قلبی سواک اجابه فلست اراه عن فنائک یبرح
رزیت ببینین منک ان کنت کاذبا وان کنت فی الدنیا بغیرک افرح
واین کان ساکنا فی البلاد باسرها اذا غبت عن عینی فعینی تملح
فان شئت واصلنی وان شئت للتصل فلست اری قلبی لغیرک یصلح

زنرون المغربی قدس الله تعالی روحه از اهل طرابلس است از اقران مظفر کرمانشاهی در صحبت یکدیگر بمکه رفته اند زنرون در پیش و مظفر در پس او و سیده زن مظفر پس ایشان و همه در رمله برفته اند از دنیا رحمهم الله تعالی ابو عبد الله مغربی گوید که هیچ جوانمردی ندیدم از جوانمردان چون زنرون شیخ الاسلام گفته که وقتی بتماشا بیرون رفته بود با جمعی از درویشان این دوبیت برخواندند

وسنا برق تلی عنی الکری لم یزل یلمع بی من ذی طوی
منزل سلمی به نازلة طیب الساحة معمور الفنا

وی بخروشید و بانگی حذبزد و نعره شور کرد و باز گشت گفت من تماشای خود بکردم عرون بن الوثابه رحمه الله تعالی کنیت او ابو الاصبع است شیخ الاسلام گفته که در کتاب احمد بن ابی الحواری دیده ام که وی شیخ بوده بمکه و بشام از دنیا برفته و بر اصحاب دیدند و از حال وی پرسیدند گفت حاسبونا فدققنا ثم منونا فاعتقنا شمار با من در گرفتند خرد خرد بس منت نهادند و بیکبار بگذاشتند میمون المغربی قدس الله تعالی روحه من اهل المغرب وکان من السیاحین ومن قدماء المشایخ وکان یرافق ابا موسی الدیلی فی الاسفار وکان صاحب آیات وکرامات وی سیاه بوده چون در سماع در آمدی سفید شدی و ویرا گفتند حال تو در سماع میگردد گفت اگر شما نیز از آن آگاه باشید که من آگاهم حال شما هم بگردد وحکی انه کان معه جراب کلما اراد شیئا ادخل یده فیه واخرجه منه سعدون المجنون رحمه الله تعالی عطاء بن سلیمان گوید وقتی در بصره قحط افتاده بود مردمان باستسقا بیرون شده بودند و من با ایشان بودم در میان گورستان آوازی شنیدم باز نگریستم سعدون

من اهل المغرب الخ یعنی میمون از اهل مغرب بوده و از سیاحان است و از قدمای مشایخ و با ابو موسی دیلی رفقت داشته در سفرها و صاحب کرامات بوده و آیات دالّه بر صدق حال دیلی منسوبست به دیل بفتح دال مهمله و کسر یا موحده و سکون یا که آخر حروف تهجی است و وی قریه ایست از قری رمله که شهریست میان شام و مصر و این که وی قریه ایست از قری رمله مظنونات من است نه از متیقنات برین وجه در انساب سمعانی بدکور است ح

سعدون بفتح سین مهمله و سکون عین مهمله و ضم دال مهمله

یا غیاث المستغیثین بر گویند روزی سمنون این دو بیت بر خواند

تریدینی اختیار سری وقد علمت المراد منی ولیس لی فی سواک حظ

فکیف ما شئت فخبرنی در حال با حتباس بولش امتحان کردند جزع نمی کرد

و صبر می نمود آن شب چند کس از اصحاب وی در خواب دیدند که سمنون دعا

و تضرع میکند و از خدای تعالی شفا میخواهد چون سمنون آزاد است که

تأدب بآداب عبودیت است و اظهار عجز نه ستر حال کرد بکتبها می کشت

و باکودکان می گفت اللهم ادعو لعلم الکذاب شخصی ویرا دید سر در کشیده بعد از

ساعتی سر بر آورد و زفیری کرد و این بیت بخواند ترکت الفؤاد علیلا بعاد

و شردت نومی فمالی رقاد ابو احمد قلانسی گفته که ورد سمنون در هر شبانروزی

با نصد رکعت نماز بود و هم وی گفته که مردی در بغداد چهل هزار درم بر فقرا نفقه کرد

سمنون گفت یا ابا احمد ما را استطاعت این نفقه نیست برخیز تا بکوشه باز رویم و

بهر درمی یک رکعت نماز گذاریم پس بعد این رفتم و چهل هزار رکعت نماز گزاردم

غلام الخلیل شخصی بود ریائی خود را پیش خلیفه بصوفی گری معروف ساخته بود و

همواره از مشایخ و درویشان سخنان ناخوش بخلیفه رسانیدی تا ایشان مهجور

شوند و اعتبار وی بیفزاید روزی زنی را جشم بر سمنون افتاد خود را بر وی

عرض کرد سمنون التفات ننمود زن بنزدیک جنید رفت و گفت سمنون را بگوی

تا مرا بزنی کند جنید را آن ناخوش آمد ویرا زجر کرد آن زن پیش غلام الخلیل

شد و تهمتی چنانکه زنان نهند بر سمنون نهاد غلام الخلیل سعایت بر دست گرفت

و خلیفه را بر وی متغیر گردانید فرمود تا ویرا بکشند چون سیاف را آوردند

خواست تا بقتل او فرمان دهد زبان وی بگرفت کشتن ویرا تاخیر کردند شب

خلیفه بخواب نمودند که زوال ملک تو در زوال حیات اوست دیگر روز

ویرا بخواند و عذر خواست و انشد ابو فراس لسمنون المحب

وکان فؤادی خالیا قبل حبکم وکان بذکر الخلق یلهو ویمزح

مقصود از آن هم

ادعوا لعلم الکذاب یعنی دعا کنید علم دروغ گوی خود

ترکت الفؤاد علیلا یعنی بگذاشتی دل را بیمار

چنان بیماری که سزاوار است که ویرا

پرسش کنند و رماندی خواب

مرا و اکنون مرا خواب

نمی باشد ح

قلانسی بفتح قاف و کسر نون و سکون سین مهمله ح

سعایت بفتح سین مراد وانمودن شخصی است

پیش حاکم تا که بوی ایذای رسد ح

وانشد ابو فراس لسمنون المحب

یعنی بخواند فرزدق این

ابیات سمنون

محب را

وکان فؤادی خالیا ح

یعنی دل من پیش از محبت

شما تهی بود بنابرین

مشغول می

MS P. 61